

## عصمت حضرت زهرا علیها السلام؛ الهی یا اکتسابی؟

زهرا دیانتی پور / دکتر دل آرا نعمتی

مدرس مدعو دانشگاه علمی کاربردی مشهد - سرخس / استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

### چکیده

معرفت به امور زیربنایی اعتقادات اسلامی از مهم‌ترین وظایف یک متدین به دین اسلام می‌باشد که باید با استدلال، به آنها بپردازد و مورد پذیرش قرار دهد. یکی از مسائل بحث‌برانگیز، عصمت حضرت زهرا علیها السلام است. عصمت فاطمه زهرا علیها السلام با ادله فراوان قابل اثبات است. چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند، می‌فرماید: «همانا خداوند تبارک و تعالی به خاطر خشم فاطمه، غضب می‌کند و به سبب رضایت او خشنود می‌گردد.» روشن است که در صورتی می‌توان خشم و غضب یک شخص را ملاک خشنودی و ناخشنودی خداوند دانست که وی جز به اجرای فرمان‌های الهی نیندیشد و نه تنها در عمل، بلکه در فکر و اندیشه نیز معصوم باشد. در این روایت، به صورت کلی، رضایت فاطمه علیها السلام محور خشنودی الهی قرار گرفته است. این یکی از دلایل عصمت آن حضرت است. اهمیت آن در این است که عصمت ایشان به عنوان اصل جدایی‌ناپذیر در وظیفه هدایت انسان‌ها نقش ایفا می‌کند. اما در این مقاله سعی بر آن است که بدانیم با توجه به مبانی عصمت - خواه مبانی برگرفته از عقل و یا نقل - معصومیت حضرت زهرا علیها السلام اکتسابی است یا الهی؟

**کلیدواژه‌ها:** عصمت، حضرت زهرا علیها السلام، الهی، اکتسابی.

## مقدمه

## معنای عصمت و مراتب آن

کلمه «عصمت» اسم مصدر و از ریشه «عصم» است. واژه «عَصَمَ» در لغت به معنای امساک و منع است. (احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۳۳۱/ لویس معلوف، ۱۳۶۲، ماده «عصم») راغب نیز در مفردات، همین معنا را بیان می‌کند و می‌گوید: «العصم الامساک.» لغت‌شناسان دیگری همچون ابن منظور در لسان‌العرب، جوهری در الصحاح، زبیدی در تاج‌العروس، و فیروزآبادی در قاموس‌المحیط نیز کلمه «عصم» را به معنای منع و نگاه‌داری تفسیر کرده‌اند.

در اصطلاح علم کلام، «عصمت» قوه‌ای است که انسان را از واقع شدن در گناه و خطا منع می‌کند. گاهی نیز این‌گونه تعریف شده است: لطفی که خداوند در حق بنده خویش انجام می‌دهد، به طوری که دیگر انگیزه‌ای برای ترک طاعت و انجام گناه - با اینکه قدرت بر انجام آن دو را دارد - باقی نمی‌ماند. (سبحانی، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۱۵۸)

علامه طباطبایی می‌گوید: عصمت نوعی علم و دانش است که صاحبش را از گناه و خطا باز می‌دارد. (خلیلی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۴) طریحی در مجمع‌البحرین می‌گوید: «معصوم کسی است که از تمام محرمات الهی اجتناب نماید» (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۱۱۶). این ماده در قرآن نیز به معنای منع و نگاه‌داری به کار رفته است؛ مانند آیات ۶۷ سوره «مائده» (وَاللَّهُ يَعِصُكَ مِنَ النَّاسِ) و ۴۳ سوره «هود» (سَأْوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ.) در این‌گونه آیات، کلمه «يعصم» به معنای «يمنع» و «يحفظ»، و کلمه «عاصم» به معنای «حافظ» و «مانع» است. بنا بر مجموعه گفته‌ها و تعبیرهای علمای اهل کلام، عصمت در اصطلاح عبارت است از: ملکه و قوه نفسانی برخاسته از علم ویژه و موهبت خاص خداوندی که با وصف قدرت بر انجام معصیت و ترک طاعت، سبب مصونیت دایم صاحب آن از خطا و ارتکاب گناه می‌گردد.

دانشمندان علم کلام اسلامی، از جمله خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب *تجريد الاعتقاد* و علامه حلی در *شرح تجريد*، به این نکته اشاره کرده‌اند که بحث عصمت در سه سطح مطرح می‌گردد:

**سطح اول:** عصمت به معنای بازدارندگی از اشتباه در ابلاغ رسالت. در این زمینه، دانشمندان علم کلام، اعم از اهل تشیع و اهل تسنن، عصمت به معنای یادشده را در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تأیید می‌کنند؛ زیرا آیه سوم از سوره «نجم» با صراحت این امر را بیان کرده است که هرگز پیامبر از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و سخن او چیزی جز وحی الهی نیست: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ.» (نجم: ۳)

**سطح دوم:** عصمت به معنای بازدارندگی از گناه و معصیت. در این زمینه، عموم علمای علم کلام شیعه، معتقد به عصمت پیامبران و امامان و فاطمه زهرا علیها السلام هستند. (ر.ک: طوسی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۰۶)

**سطح سوم:** عصمت به معنای بازدارندگی از هرگونه لغزش و اشتباه. در این زمینه، میان دانشمندان علم کلام شیعه اتفاق نظر نیست، اما از نظر اکثریت آنان، پیامبر اکرم، دخترش فاطمه زهرا و ائمه شیعیان در مرتبه‌ای قرار دارند که از هرگونه خطا و اشتباه مبرا می‌باشند. از این رو، به آنان «معصوم» گفته می‌شود. (امینی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۹۷)

عصمت به صورت مطلق و گسترده، مربوط به گروه معدودی به نام انبیا و امامان است. ولی «عصمت نسبی» به معنای مصونیت در برابر برخی از گناهان، اختصاص به آن گروه ندارد و بسیاری از انسان‌های شریف را نیز دربر می‌گیرد. این گروه از انسان‌ها هرچند نسبت به تمام گناهان مصونیت ندارند، ولی بدون شک نسبت به برخی از آنها دارای مصونیت می‌باشند؛ یعنی نه تنها آن گناهان را انجام نمی‌دهند، بلکه به فکر انجام آنها نیز نمی‌باشند. مثلاً، گروه زیادی از افراد نسبت به گناهی مانند سرقت مسلحانه در نیمه‌شب یا قتل انسان‌های بی‌گناه یا انتحار و خودکشی،

مصونیت دارند و دارای حالت درونی خاصی می‌باشند. عوامل پیدایش این نوع گناهان در محیط ذهن آنان آنچنان محکوم و مورد تنفر است که انجام آنها حتی به فکرشان هم خطور نمی‌کند. با تصویر «عصمت نسبی» که در غالب افراد نسبت به برخی از گناهان وجود دارد، می‌توان به ماهیت «عصمت مطلق» و گسترده نسبت به تمام گناهان، پی برد و آن را چنین توصیف کرد: یک نیروی باطنی و یک حالت نفسانی و یک نوع تقوا و پیراستگی درونی، آنان را از اندیشه گناه، چه برسد به انجام آن، باز می‌دارد و اگر این حالت از آنان گرفته شود، بسان افراد عادی می‌گردند که تنها عصمت نسبی دارند نه عصمت مطلق. انسان می‌تواند با ریاضت شرعی و تهذیب نفس، به مقام عصمت دست یابد. عصمت منحصر به پیغمبران و امامان معصوم علیهم‌السلام نیست. البته هر پیامبر و امامی معصوم است، ولی هر معصومی پیامبر و امام نیست؛ زیرا ملکه عصمت، در حد خود، چونان سایر کمالات وجودی، درجات دارد و مقول به تشکیک و شدت و ضعف است. اما آنچه انحصاری و موهبتی است و کسی نمی‌تواند با تلاش و کوشش آن را کسب کند، مقام نبوت و رسالت و امامت است: «اللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.» (انعام: ۱۲۴) خداوند، سیمت‌های کلیدی و پست‌های حسّاس نمایندگی از طرف خود را به هر کس، حتی به هر معصوم فعلی نمی‌دهد. با تهذیب نفس و رعایت تقوا و مواظبت بر اعضا و جوارح و خاطره‌های نفسانی و شیطانی، و با خوردن غذای حلال و مراقبه و محاسبه و... می‌توان در علم و عمل، به این ملکه شکوهمند رسید و اراده‌ای پولادین کسب کرد و نسبت به آینده مصون ماند. ممکن است گذشته را با کفارات و... جبران کرد، اما نمی‌توان آن را به گونه‌ای ترمیم کرد که عصمت نسبت به گذشته تحصیل شود؛ چون نمی‌توان واقع شده را تغییر داد، گرچه هر انسانی می‌تواند پیش از بلوغ، در سایه تعلیم و تربیت و تهذیب و تزکیه به جایی برسد که در هنگام بلوغ معصوم باشد. کسی که از تعلیم و تربیت صحیح اولیای الهی بهره‌مند است، ممکن است به مقامی از عصمت نایل شود که در مسائل علمی

نیز اشتباه نکند: «إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فِرْقَانًا» (انفال: ۲۹) در این صورت، فاروق محض نصیب او می‌گردد؛ نه بد می‌فهمد و نه فهمیده‌ها را بد نگه می‌دارد. گرچه ممکن است بعضی از چیزها را نداند؛ چون عصمت نیز مانند سایر کمالات وجودی دارای درجات و شئون و شعب است، نه اینکه در همه افراد یکسان باشد. با تهذیب نفس، مواظبت بر اعضا و جوارح و خاطره‌ها از طریق مراقبه، محاسبه، مشارطه، معاتبه و معاقبه، می‌توان از ملکه عصمت در بخش علم و عمل بهره‌مند شد. عصمت علمی و عملی گرچه هر دو موهبت است، ولی انسان می‌تواند زمینه این دو را در خود فراهم کند تا خدای سبحان که وهاب مطلق است، برابر استعداد فراهم‌شده، کمال عصمت را عطا کند: «و اتاكم من كل ما سألتموه» (ابراهیم: ۳۴) یعنی: هر چه را به لسان استعداد سؤال کردید، جواب آن آماده است و خدای سبحان عطا خواهد کرد.

### مراتب و درجات عصمت

همان‌گونه که بیان شد، دسترسی به مقام «عصمت» و راه‌یابی به مقامات «علمی و معنوی»، به پیامبران و امامان اختصاص ندارد و برای همگان میسر است؛ چنان‌که بسیاری از علما و اولیا، «تالی تلو معصوم» (نزدیکان به مرز عصمت) خوانده می‌شوند. اینکه مسئله عصمت، عمدتاً در مورد پیامبران و امامان مطرح می‌شود، به لحاظ لزوم عصمت در آنان است. به عبارت دیگر، شرط امامت و نبوت، «عصمت» است و خداوند فاقدان این ویژگی را برای این دو منصب برنمی‌گزیند. بنابراین، هیچ غیرمعصومی، به نبوت و امامت نمی‌رسد؛ ولی این به معنای آن نیست که هر کس امام یا نبی نباشد، از هیچ درجه‌ای از عصمت بهره‌مند نخواهد بود.

عصمت مراتبی دارد که مرتبه پایه آن در همه حجج الهی و از بدو تولد باید وجود داشته باشد تا بتوان آنها را حجّت الهی دانست؛ چون کسی که یک‌بار خطا کند، عقلاً احتمال خطای دیگر نیز خواهد داشت. و هر که در او احتمال گناه یا خطا و

سهو وجود دارد، نمی‌توان صد در صد یقین نمود که سخنش سخن خداست. پس عصمت پایه به نحو اعطایی و موهبتی در حجج الهی وجود دارد. البته هیچ منعی ندارد که افزون بر این حد از عصمت، حدود بالاتر آن نیز از بدو تولد کسی باشد. یقیناً آنکه در اصل خلقت رتبه برتری دارد، عصمت موهبتی بالاتری نیز خواهد داشت، و شک نیست که اهل بیت علیهم‌السلام در اصل خلقتشان برتر از سایر موجودات می‌باشند؛ چون در صدر سلسله وجود قرار دارند.

### عوامل مؤثر در عصمت حضرت زهرا علیها‌السلام

در مورد عصمت حضرت زهرا علیها‌السلام، باید توجه داشت که پیدایش این کمالات روحانی معلول چند عامل عمده و اساسی بوده است:

#### ۱. وراثت

شاید برخی براین باور باشند که قانون وراثت غیر از ویژگی‌های ظاهری و جسمی و توانمندی‌های فردی، خصوصیات دیگری را به آیندگان منتقل نمی‌کند. آنان می‌پندارند که آنچه شخصیت و هویت رفتاری و اخلاقی فرد را می‌سازد، شرایط محیط و آموزش‌های مستقیم تربیتی است و از این‌رو، به نمونه‌های بی‌شماری مثال می‌زنند که از خانواده‌های بی‌ریشه و غیراصیل، فرزندان ممتازی تحت آموزش خارج از خانواده، سر برآورده‌اند و چه بسا فرزندان که از خانواده - به اصطلاح - اصیل و ریشه‌دار، تحت شرایط محیط بیرون از خانواده، به تباهی کشیده شدند و به هنجارشکنی روی آوردند. اما باید گفت که صرف‌نظر از نقش بی‌بدیل محیط، باید عامل مهم دیگری را جست‌وجو کنیم که گرچه پنهان به نظر می‌رسد، اما تأثیر انکارناپذیری بر ساختار تکوین شخصیت انسان می‌گذارد. این همان عامل وراثت است که از آن تحت عنوان «قانون وراثت» یاد می‌شود. (شکوهِ یکتا، ۱۳۷۲، ص ۴۹)

به طور کلی، وراثت به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱. وراثت نوعی، که عبارت است از انتقال خصوصیات یک نوع به افراد همان نوع؛ ۲. وراثت خصوصی یا فردی، که منظور از آن، انتقال خصوصیات آباء و اجداد به نسل‌های بعدی است. این نوع وراثت، مخصوص سلسله نسبی است که نسل و فرع از آن متولد می‌شود، و خود به سه دسته منشعب می‌شود:

۱-۲. وراثت جسمانی: منظور از وراثت جسمانی، انتقال آن دسته از خصوصیاتی است که به جسم انسان مربوط می‌شود که خود بر دو گونه است: خصوصیات و صفات ظاهری؛ سلامتی و بیماری‌های ارثی. (ریوآر، ژان ل، ۱۳۷۵، ص ۳۰)

۲-۲. وراثت عقلی: افراد از نظر بهره هوشی با یکدیگر متفاوتند؛ عده‌ای در سطح پایین و عده‌ای در سطح عالی و عده‌ای در درجه نبوغ هستند. وراثت عقلی مانند خصوصیات هوش عمومی، هوش خانوادگی و نوعی، و وراثت قوای عقلی مانند حافظه و ذاکره می‌باشد. این دسته خصوصیات از راه وراثت به نسل بعد منتقل می‌شود. متخصصان علم ژنتیک معتقدند هوش و قوای عقلی از ترکیب تعداد بی‌شماری ژن به وجود می‌آید و از طریق ژن نیز منتقل می‌شود. (شکوهی یکتا، ۱۳۷۲، ص ۱۹۱)

اسلام نیز وراثت عقلی را تأیید می‌کند و از این‌رو، در باب ازدواج روایات متعددی وجود دارد که ازدواج با اشخاص بی‌بهره از استعداد عقلی و یا کم‌بهره را نهی می‌کند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «إياكم و تزویج الحمقاء، فإنَّ صحبتها بلاء و وِلدھا ضیاع» (حر عاملی، [بی‌تا]، ج ۱۴، ص ۵۶)؛ از ازدواج با زن‌های احمق و کم‌هوش اجتناب کنید؛ زیرا مصاحبت با آنها ناگوار، و فرزندی که از ایشان متولد می‌شود تباه و بی‌ارزش است.

۲-۳. وراثت اخلاقی: پدر و مادر از دو طریق تکوین و تشریح، در صفات اخلاقی فرزندان اثر می‌گذارند. منظور از تکوین، صفاتی است که در درون نطفه ثبت است و از راه توارث منتقل می‌شود. منظور از تشریح نیز تعلیم و تربیتی است که آگاهانه انجام می‌گیرد. (فلسفی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۶۵)

تحقیقات علمی، نظر حضرت علی علیه السلام را در زمینه توارث اخلاقی تأیید می‌کند که فرمودند: «حَسَنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ الْكِرَمِ الْأَعْرَاقِ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۳۹۲)؛ نیک‌خویی دلیل بر گران‌بودن ریشه‌هاست. خاندانی که پیامبران در آن متولد می‌شدند عموماً خاندانی پاک و اصیل بودند که با گذشت زمان، کمالات و فضایل روحی برجسته‌ای در آنها متراکم شده، نسل به نسل به حکم وراثت در خاندانشان جریان می‌یافت. تاریخ در موارد زیادی این واقعیت اساسی را نشان می‌دهد. مثلاً، در مورد خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تاریخ نشان می‌دهد که آن حضرت در اصیل‌ترین خاندان عرب (قریش) و در میان قریش هم از شریف‌ترین تیره (بنی‌هاشم) متولد شد. این خاندان، به راستی و درستی، شجاعت، مهمان‌نوازی، غیرتمندی، دادخواهی، پاکی و امانت شهرت داشتند و به همین دلیل، در میان قبایل مختلف عرب از احترام خاصی برخوردار بودند. پدران پیامبر اسلام تا آنجا که تاریخ اسم آنها را ضبط نموده، عموماً افرادی برجسته و شریف و با ایمان بودند. بنابراین، مسئله «وراثت» زمینه یک آمادگی و استعداد خاصی را برای دریافت کمالات روحی در پیامبران ایجاد نموده بود. این زمینه اساسی، به انضمام عوامل دیگری همچون «تربیت عالی و روحانی»، فضایل را در وجود این افراد بارور ساخته بود.

در بیان شرافت خانوادگی حضرت فاطمه علیها السلام، سخن بسیار است. طبق روایت امام رضا علیه السلام (شیخ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۲۵) و روایات دیگر (بحرانی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۷۷)، خانواده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از چهار خانواده برگزیده است. افزون بر اینکه بدون هیچ تردیدی، خداوند در آیه تطهیر (احزاب: ۳۳) از اهل بیت رسول به صراحت یاد کرده است و در سوره «ابراهیم» با تعبیر «شجره مبارکه» (ابراهیم: ۲۴) و «بیوت» در آیه «فی بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فیها اسمهم سبح له فیها بالغدو و الاصل» (نور: ۳۶) به خانواده حضرت فاطمه اشاره کرده است. خداوند سوره «دهر» یا «هل اُتی» را درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده است. (علامه امینی، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۱۰۷)



از همه مهم‌تر اینکه خداوند اجر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را عشق به خاندان آن حضرت قرار داده و فرموده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». (شوری: ۲۳)

صاحب الغدیر نه روایت از طریق اهل سنت با اسناد آن آورده است که در آیه یاد شده مراد از «قربی»، اهل بیت رسول اکرم است (همان، ج ۳، ص ۳۱) در روایات، حتی به طرق اهل سنت آمده است که «آل محمد» همان «صادقون» (همان، ج ۳، ص ۳۵۰) در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (توبه: ۱۱۹) و «سابقون» (همان، ج ۲، ص ۳۰۶) در آیه شریفه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقع: ۱۰-۱۱) و «صراط مستقیم» (همان، ج ۲، ص ۲۱۱) در آیه «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (فاتحة الكتاب: ۶) می‌باشند.

مادر فاطمه زهرا علیها السلام، حضرت خدیجه علیها السلام است. قرآن به کنایه از آن حضرت یاد می‌کند: «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» (ضحی: ۸) مرحوم مجلسی طبق روایات می‌گوید: که این آیه شریفه به حضرت خدیجه اشاره دارد. (مجلسی، ۱۳۶۹، ج ۴۳، ص ۴۹) ابن عباس در تفسیر این آیه می‌فرماید: «خداوند پیامبر را فقیر یافت و مردم می‌گفتند پیامبر مالی ندارد؛ پس خداوند با مال خدیجه وی را غنی و بی‌نیاز گرداند.» (بحرانی، ۱۴۰۳، ج ۴، ص ۴۷۳) در شرافت حضرت خدیجه همین بس که او اولین زنی بود که اسلام آورد و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نمود و تا آخرین لحظه در کنار رسول اکرم صلی الله علیه و آله ماند و برای ایشان کمک‌کار و دلسوز و مهربان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دین اسلام به وسیله دو عامل استوار شد؛ یکی، شمشیر علی علیه السلام و دیگر، مال خدیجه علیها السلام.» (قزوینی، ۱۳۸۲، ص ۴۳۹) او تمام اموال خود را وقف اسلام و اهداف پیامبر صلی الله علیه و آله نمود. در روایات آمده است که او یکی از چهار زن برگزیده می‌باشد (شیخ صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۰۶) و بهشت مشتاق اوست. (مجلسی، ۱۳۶۹، ج ۴۳، ص ۵۳) او بعد از مرگ، همدم مریم و آسیه خواهد بود. (همان، ص ۲۸) آن حضرت این شرف را داشت که نطفه آخرین دخترش فاطمه علیها السلام از مائده بهشتی (همان، ص ۴) باشد و در هنگام حزن و نگرانی نسبت به

رسول اکرم ﷺ در زمان بارداری، فرزندش فاطمه علیها السلام از باطن او با او سخن گوید و به او دلداری دهد. (همان، ص ۲) در مورد زمان ولادت حضرت فاطمه علیها السلام به طور مستقیم به پیامبر اکرم ﷺ در معراج و در زمین و حتی چگونگی شکل‌گیری او از طعام بهشتی خبر داده شد. (همان، ص ۴) خداوند پیش از ولادت فاطمه علیها السلام، به پیامبر ﷺ خبر داد که شکم خدیجه ظرف امامت است. پیامبر به مناسبتی به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: «إِنَّ بطن أمك كان للإمامة وعاء»؛ شکم مادر تو ظرف امامت بود. (همان، ص ۴۳) قابله ایشان در هنگام تولد فاطمه زهرا علیها السلام چهار زن بهشتی به نام‌های: حضرت حوا، آسیه، کلثوم (خواهر موسی) و حضرت مریم بودند. (همان، ص ۳)

## ۲. انتقال فضایل و کمالات روحی از راه تربیت

عامل دوم در پیدایش کمالات روحی، همان است که از آن به «تربیت» تعبیر می‌کنیم. اولین مکان مقدسی که انسان در بدو تولد در آن پرورش روحی و جسمی می‌یابد، محیط خانه و خانواده است و بی‌گمان، سرنوشت هر انسانی ریشه در روحيات و خصلت‌های کسانی دارد که در دوران طفولیت و خردسالی، نزدیک‌ترین انسان‌ها به او بوده‌اند. رفتار پدر و مادر هرگونه که باشد، برای کودکان که از هر نوع رشد عقلی بی‌بهره‌اند، الگویی مؤثر خواهد بود تا بتوانند نیکی‌ها و پلیدی‌ها را بشناسند. از این‌رو، نقش سازنده پدر و مادر و به‌ویژه مادر، در تعیین سرنوشت فرزندان، بسیار در خور توجه است.

دامن پدر و مادر محیط مناسبی برای پرورش بذر سعادت و یا شقاوت در دل فرزندان است؛ زیرا کودکان با علاقه و پیوندی که با اولیای خود دارند، آنها را نمونه و سرمشق خود قرار می‌دهند و می‌کوشند رفتارشان را با افعال آنها انطباق دهند. (رشیدپور، ۱۳۷۱، ص ۹) دین اسلام به‌عنوان کامل‌ترین دین الهی، بر نظریه امکان‌تغییر صفات موروثی از طریق تربیت تأکید می‌کند و همواره انسان‌ها را به کسب فضایل و

ملکات پسندیده اخلاقی ترغیب می‌نماید. این تشویق زمانی منطقی است که بتوان اخلاقیات بد را کنار گذاشت و به سوی خوبی‌ها روی آورد. یکی از اهداف رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تعلیم و تربیت انسان‌ها، صرف‌نظر از هر نژاد و نسلی و رفتار و طرز تفکری، بوده است. اگر امکان تغییر صفات و اخلاق موروثی وجود نداشت، هیچ‌گاه پیامبران بر این هدف مبعوث نمی‌شدند و در این راه رنج‌ها و مرارت‌ها را تحمل نمی‌کردند.

اگر همهٔ وراثت‌ها قطعی و غیرقابل تغییر باشد، و اگر تمام صفات پسندیده و خلیقات بد پدران و مادران، سرنوشت حتمی و غیرقابل تخلف فرزندان باشد، قیام انبیای الهی و تعالیم مقدس آسمانی آنان زاید و بی‌معناست و کلیه سازمان‌های تربیتی و اصلاحات اخلاقی جوامع بشر بی‌فایده و لغو خواهد بود. (خسروی، ۱۳۸۳، ص ۱۰ و ۱۱)

از این رو، اسلام، شخصیت آینده کودک را مرهون تربیت و پرورش و مراقبت پدر و مادر می‌داند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: فرزندان خود را تربیت کنید؛ چه در برابر آنان مسئولیت بزرگی دارید. (نبلی‌پور، ۱۳۷۱، ص ۱۲۲)

حضرت فاطمه علیها السلام در کنار مادر و آغوش پر مهر پدر تربیت شد و علوم و معارف الهی را از سرچشمه نبوت فرا گرفت. بی‌شک، توفیق بی‌مانندی که حضرت زهرا علیها السلام به عنوان الگوی مادر مسلمان، در تربیت خود یافتند، ناشی از معرفت عمیق و صحیح پدر و مادر ایشان از دستوراتی بود که اسلام درباره انسان ارائه کرده است، و روش تربیتی و اخلاقی حضرت خدیجه علیها السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بهترین شیوه و تجربه برای ساختن نسلی پاک و سعادت‌مند به شمار می‌رود.

متخصصان تعلیم و تربیت در مورد نقطهٔ شروع پرورش و تأثیرگذاری بر جان و روان کودک و به بیان دیگر، سن شروع تربیت کودک، نظرات مختلفی ابراز کرده‌اند. اسلام در این رابطه، نظرهای متقن و دقیقی ارائه کرده، و یکی از ابتدایی‌ترین مراحل

پرورش و اثرگذاری در روح کودک را «نام‌گذاری» دانسته است. نام‌گذاری، برای طفل اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ زیرا اولین چیزی که در فهم لطیف و حساس کودک، راه پیدا می‌کند، نام و شهرت اوست. اینکه این نام چه بار فرهنگی و معناداری را حمل می‌کند، تأثیر شگرفی در روح و روان او دارد. (انصاری، ۱۳۸۱، ص ۳۴) بدین روی امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از حقوقی را که فرزند بر عهده پدر دارد نام نیکو و پسندیده می‌شمارد و می‌فرماید: «حق الولد علی الولد أن یحسن اسمہ.» (نهج البلاغه، خطبه ۳۹۹) تعیین نام مناسب، حقی است که فرزند بر ذمه پدر خود دارد. با در نظر گرفتن مطلب فوق، باید اذعان داشت که هنگام تولد حضرت زهرا علیها السلام، خداوند نام «فاطمه» را بر لبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جاری نمود. فاطمه وصفی است از مصدر فطم، و فطم در لغت عرب به معنای بریدن و قطع کردن و جدا شدن آمده است. فاطمه بر وزن اسم فاعل، معنای مفعولی می‌دهد: بریده و جداشده. فاطمه زهرا علیها السلام از چه چیز بریده شد؟ در کتاب‌های شیعه و سنی روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «او را فاطمه نامیدند؛ چون خود و شیعیانش از آتش دوزخ بریده شده‌اند.» (قمی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۳۱) یونس بن ظبیان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «آیا می‌دانی تفسیر فاطمه چیست؟» عرض کردم: نه، تفسیر آن را بفرمایید. حضرت فرمود: «فطمت من الشر»؛ بریده شده است از بدی‌ها. پس به خاطر اینکه فاطمه علیها السلام از تمام بدی‌ها بریده شده و بری از همه شرها و گناهان است، و از آتش دوزخ به دور است، وی را فاطمه نامیدند. (همان، ج ۱، ص ۱۳۲)

### ۳. مجاهدت‌های فردی

عظمت یک موجود به میزان کمال اوست؛ چه آن کمال از راه اکتساب باشد و چه از جانب خدا داده شود. هرچند اساساً هر کمالی از جانب خدا داده می‌شود، لکن برخی کمالات را دفعی می‌دهد و برخی را تدریجی و در پی اعمال ما. از این‌رو، اساساً هر

اکتسابی نیز اعطایی و موهبتی است. کمال حقیقی عین عظمت و فضیلت است. از هر راه که می‌خواهد حاصل شود. بی‌شک، عالم، برتر از جاهل است، چه آن علم را کسب کرده باشد و چه از طریق وحی دریافت کند. کما اینکه صاحب علم لدنی نیز برتر از عالم به علوم کسبی است؛ چون علم لدنی، علم مفهومی نیست، بلکه عین وجود خود شخص می‌باشد. از این‌رو، در علم لدنی، نادرستی راه ندارد؛ در حالی که علم مفهومی ممکن است نادرست و خلاف واقع باشد؛ که در این صورت، جهل مرکب خواهد بود نه علم. اینکه برخی خیال نموده‌اند هر کمالی که اکتسابی نیست، ارزش نمی‌باشد و موجب فضیلت نمی‌شود، پنداری است باطل و بی‌منطق. اگر چنین باشد، در آن صورت، نمی‌توان گفت عاقل بر دیوانه رجحان وجودی دارد؛ یا انسان بر حیوان فضیلت دارد یا حیوان از گیاه و جماد برتر است. در حالی که عقل آدمی بدهاتماً این برتری‌ها را ادراک می‌کند و برای این برتری‌های موهبتی ارزش قایل است و آن را مدح می‌کند. پس اگر کسی قایل به عصمت موهبتی و اعطایی معصومان علیهم السلام هم بشود، به هیچ وجه با مشکلی مواجه نخواهد شد.

از منظر قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام و طبق براهین حکما و مشاهدات عرفا، همه موجودات، از سنگ گرفته تا خدا، مختارند. از این‌رو، خداوند متعال فرمود: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ...» (فصلت: ۱۱)؛ سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که به صورت دود بود؛ به آن و به زمین فرمود: بیاید! خواه از روی میل و اطاعت و خواه اکراه و بی‌میلی! آنها گفتند: ما از روی میل و طاعت می‌آییم.

از سوی دیگر، اختیار صفتی زاید بر ذات موجودات نیست، بلکه اختیار صفت ذاتی موجودات بوده، عین خود آنهاست؛ یعنی اختیار هر موجودی، عین رتبه وجودی او در عالم خلقت است. از این‌رو، اختیار دادن به موجودات معنی ندارد، بلکه خلقت هر موجودی، عین خلقت اختیار اوست. البته باید دانست که رتبه وجودی اختیار

موجودات نیز تابع رتبه وجودی خود آنهاست. از این رو، اصل اختیار در تمام موجودات وجود دارد، لکن شدت آن در همگان یکسان نیست. اختیار خدا، عین ذات او بوده، مثل ذات خدا، واجب الوجود است. اختیار ملائک نیز متناسب با رتبه وجودی آنهاست. اختیار موجودات مادی نیز در خور خود آنهاست؛ که از ویژگی‌های آنها، دریافت کمال خود به صورت تدریجی از خداوند است.

با این بیان روشن می‌شود که هیچ موجودی نیست مگر اینکه تمام افعال خویش را با اختیار خودش انجام می‌دهد؛ و هر کمالی که از او ظهور می‌یابد، به اختیار خود اوست؛ چون اگر وجود کسی علت فعل اوست - یا بهتر بگوییم: واسطه فیض است نسبت به فعل او - پس اختیار او نیز علت آن یا واسطه فیض آن است؛ زیرا اختیار هر مرتبه از وجود، عین خود آن مرتبه است. کما اینکه طبق براهین حکما، تمام ویژگی‌های موجودات، ذاتی رتبه وجودی آنهاست. از این رو، خداوند متعال فرمود: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ...» (اسراء: ۸۴) بگو: همه بر اساس ساختار خود عمل می‌کنند.

با این بیان، اگر کسی دنبال کسب کمالی است، آن اکتساب و دنبال کسب آن کمال بودن نیز ناشی از شاکله و ساختار وجودی او بوده، لازمه ذاتی رتبه وجودی اوست.

همه موجودات مادی، از سنگ گرفته تا انسان کامل، همگی از آن حیث که مادی‌اند، ویژگی اکتساب را دارند؛ و بخشی از کمالات خود را نه به صورت دفعی، بلکه به صورت تدریجی از خداوند فیاض دریافت می‌کنند؛ ولی بخشی از آن را بسته به رتبه وجودی خودشان، بالفعل دارند.

از این رو، موجود مادی دو گونه کمالات دارد که هر دو نیز لازمه ذات او بوده، ناشی از رتبه وجودی اوست. بخشی از کمال او بالفعل برای او حاصل است، اما برخی دیگر به مرور و به تدریج به او اعطا می‌شود؛ که از این قسم دوم، به «کمالات اکتسابی» تعبیر می‌شود.

طبق این گفتار، اکتساب نیز عین موهبت و اعطا می‌باشد؛ کما اینکه ذاتی بودن یک کمال، عین اختیاری بودن آن است. از این‌رو، با نگاه عمیق حکمی اساساً سؤال از اکتسابی و اعطایی بودن بی‌معناست؛ چون اکتساب نیز به اعطا برمی‌گردد. پس می‌توان گفت: کمالات هر موجودی، هم اکتسابی است و هم اعطایی. به تعبیر دیگر، بخشی از کمالات موجودات مادی، موهبتی بالمعنی الاخص است و بخشی دیگر، موهبتی بالمعنی الاعم.

عصمت معصوم نیز دو مرتبه دارد؛ مرتبه متداول آن، که در همه انبیا موجود بوده و لازمه حجت بودن آنهاست، اعطایی دفعی است و مراتب بالای آن، اعطایی تدریجی است که به آن «کسبی» گفته می‌شود. (حاکم نیشابوری، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۱۲۴) انسان معصوم، انسانی است که همچون دیگران در شرایط و موقعیت‌های مختلف قرار می‌گیرد، در محیط اجتماعی با فراز و نشیب‌های گوناگون روبه‌رو شده و با انسان‌های دیگر روابط متقابل دارد. خلاصه اینکه تمامی زمینه‌ها و حالات و موقعیت‌هایی که برای دیگران وجود دارد برای او نیز موجود است؛ اما به هر حال، در هر شرایطی هرگز گرفتار گناه و عصیان نمی‌شود. (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۳۷) عصمت از فرد معصوم سلب اختیار نمی‌کند. توضیح مطلب اینکه مردم در حالی که می‌دانند کارهای خطرناکی مثل قرار گرفتن بر لبه پرتگاه و اقدام به قتل انسان بی‌گناه برای جان و آخرتشان خطرناک است، با این حال، درک می‌کنند که می‌توانند این کارها را انجام دهند. در حقیقت، با علم به واقع و احتمال وقوع آن مخاطرات، انجام دادن آن افعال برایشان محال عادی می‌شود نه محال ذاتی؛ مثل صدور فعل قبیح از حق تعالی که از یک سو، ممکن‌الوقوع است و خداوند متعال می‌تواند آنها را انجام دهد؛ ولی چون مخالف حکمت است، از او صادر نمی‌شود. معصوم هم قدرت بر معصیت دارد؛ ولی تقوا و علم او به پیامدها و نتایج، و نیز درک او از جلال و جمال حق تعالی مانع می‌شود که او آن فعل را انجام دهد. به همین دلیل است که معصومان می‌توانند

برای سایرین به عنوان اسوه و الگو و سرمشق باشند، وگرنه اگر عدم ارتکاب به گناه در ایشان اجباری بود، افتخاری برایشان محسوب نمی‌شد و صلاحیت الگو بودن برای مردم را نداشتند و خداوند نیز آنان را به عنوان سرمشق و الگو معرفی نمی‌کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هیچ‌یک از شما نیست مگر آنکه در باطن خود شیطانی دارد. عرض کردند: یا رسول‌الله! آیا برای شما هم شیطانی است؟ فرمود: بلی؛ جز اینکه خداوند مرا یاری کرده و شیطانم تسلیم من شده است و غیر از نیکی و خیر از من خواهش نمی‌کند. (فیض کاشانی، ۱۳۶۸، ج ۵، ص ۴۹) حضرت علی رضی الله عنه نیز می‌فرماید: من هم نفسی همچون شما دارم، اما به وسیله تقوا آن را مهار می‌کنم تا در روز قیامت در امن و امان باشد. (فلسفی، ۱۳۸۲، ص ۳۴)

باید دانست سیر اختیاری انسان دارای دو رکن اساسی است: علم و اراده. ما اگر دچار معصیت می‌شویم، یا نسبت به زشتی گناه آگاهی کامل نداریم و یا از اراده‌ای قوی برای ترک آن، برخوردار نیستیم. هر چه این دو عامل تقویت شوند، دایره گناهان آدمی، تنگ‌تر و تنگ‌تر خواهد شد. معصومان کسانی هستند که هم از نظر شناخت چنانند که زشتی و ناپسندی هر کار بدی را به چشم دل می‌بینند و هم به لحاظ اراده چنان قدرتی دارند که طوفان غرایز حیوانی، عنان اختیار را از کف آنان نمی‌رباید. (حسینی تهرانی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۸۰ / ری شهری، ۱۳۶۶، ص ۲۱۸)

معصومان، به دلیل معرفت قلبی و ملکات نورانی که در پی عبادت و بندگی خدا به دست می‌آورند، همه چیز را با نور حق می‌بینند و می‌شنوند؛ از این‌رو، از هر گونه گناه، لغزش و خطا در شنیدن، دیدن، فهمیدن، گفتن و... مصونند. منظور از عدم ارتکاب گناه هم این است که چون گناه عبارت از هتک حرمت بندگی و مخالفت با دستورات حضرت حق است و در هر حال، یا به زبان و یا در عمل با مقام بندگی منافات دارد، انسان معصوم در درون خود حالتی ثابت دارد که او را از افتادن در دره مخالفت باز می‌دارد و به او اجازه گناه و اشتباه نمی‌دهد. (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۳۶)



ایشان همواره - در همه حالات و همه جا - خود را در محضر حق می‌بیند و بر اثر عشق و محبت زیاد به خداوند، پیوسته غرق تماشای جمال بی‌مثال آن نور و کمال مطلق است. از این رو، عصمتی که در معصومان علیهم السلام است، به دنبال یک باور و معرفت درونی است. عصمت معصومان، در نتیجه اراده، حسن انتخاب، و تلاش‌های بی‌وقفه و فداکاری‌های بی‌دریغ آنان در راه خدای رحمان است. تکرار در عمل صالح، و اجتناب از محرّمات (حسن انتخاب در اعمال و نیات)، انسان را از مرتبه ایمان به مرتبه تقوا، و با مراقبت از ملکه تقوا، از مرتبه تقوا به مرتبه یقین می‌رساند. با رسیدن انسان به مرتبه یقین، علم به حقایق هستی، و از جمله علم به مفاسد و زیان محرّمات، برای فرد حاصل می‌شود. و این نوع ادراک و فهم وقتی با اراده نیرومند او همراه گردد، کامل‌ترین نوع مصونیت را، که همان مقام عصمت است، برای انسان فراهم می‌آورد. (یوسفیان، ۱۳۷۷، ص ۲۹)

از آن رو که منشأ عصمت «اراده و اختیار» آدمی است؛ هر انسان صاحب اراده‌ای می‌تواند با ریاضت شرعی و تهذیب نفس، به مقام عصمت دست یابد. بنابراین، خداوند هیچ کس را از رسیدن به مقام عصمت محروم نکرده است و عصمت منحصر به پیغمبران و امامان معصوم علیهم السلام نیست؛ چنان‌که حضرت مریم علیها السلام، و... به مقام شامخ عصمت دست یافته‌اند. (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۰۵)

می‌دانیم که حضرت فاطمه علیها السلام نه پیامبر بود و نه امام؛ اما آن گوهره‌ای که باعث شد از چنین جایگاهی در عالم برخوردار باشد، گوهره «عبودیت» بود. عبد بودن به معنای واقعی کلمه، یعنی: از خود هیچ نداشتن و همگی خدا شدن. پس عبد خدا، آینه خداست. از همین روست که امام صادق علیه السلام در مورد حقیقت عبودیت می‌فرماید: عبودیت گوهره‌ای است که کنه آن ربوبیت است (عزیزی، ۱۳۸۳، ص ۷) روایات در مورد مقام و منزلت حضرت فاطمه در این خصوص بسیار است و مضامین برخی از این روایات حاکی از مقاماتی منحصر به فرد و حیرت‌آور در مورد ایشان است.

(مجلسی، ۱۳۶۹، ج ۴۳، ص ۶۵) در روایتی، سیر ظهور حقیقت وجودی انسان در عبادت حضرت فاطمه زهرا این‌گونه بیان شده است: «لولاک لما خلقت الافلاک. و لولا علی لما خلقتک. و لو فاطمة لما خلقتکما.»<sup>۱</sup> توضیح عبارت به‌طور اجمال این است که اگر به خاطر مقام عبودیت نبود، نبوت و امامت به غایت خود نرسیده بود؛ چراکه نبوت و امامت مقدمه‌ای برای رسیدن به مقام عبد مطلق است. این مقام در خود پیامبر ﷺ و علی ﷺ نیز بود ولی در فاطمه ﷺ منحصرأ همین مقام تجلی کرد. بنابراین. در این روایت تکیه اصلی بر آن حضرت ﷺ شده است. (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۴۵)

ساختار وجودی حضرت زهرا ﷺ نیز مانند افراد دیگر، تمایلات نفسانی و کشش‌های متضاد طبیعی و بشری دارد. بنابراین، از نظر نوعی با دیگران یکسان‌اند؛ همانند آنان انگیزه‌های طبیعی و نفسانی دارند و مانند دیگران تصمیم می‌گیرند و از اراده و انتخاب بهره‌مندند. باید گفت: توجه پروردگار به آنان به معنای تغییر طبیعت نوعی نیست. به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی، ملکه عصمت، هیچ‌گاه طبیعت مختار انسان را در کارهای ارادی و اختیاری، تغییر نمی‌دهد (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۶۷) و اراده و اختیار نیز جزو خلقت نوع انسان است. همین نیروی اراده و قدرت انتخاب، معیار تکالیف و ثواب و عقاب انسان‌هاست، اعم از انبیا و دیگر افراد. بنابراین، عصمت یکی از ملکه‌های نفسانی صیانت‌بخش است. این صیانت‌بخشی نیز امر قهری بیرونی و تحمیل بر شخص معصوم نیست، بلکه جوشیده از درون و معلول علم و اراده خود وی است. از این‌روست که ایشان هم مانند افراد دیگر مکلف‌اند و راه انجام دادن گناه بر روی ایشان نیز باز است. تأکیدها و شدت تهدیدهای قرآن نسبت به آنان، با توجه به

۱. این روایت را مؤلف «جنة العاصمة»، از «کشف اللثالی» تألیف صالح بن عبدالوهاب عرندس، نقل می‌کند. همچنین در «مستدرک سفینه البحار»، از «مجمع النورین» مرحوم فاضل مرندی نقل شده و نویسنده «ضیاء العالمین» جد امی صاحب جواهر و نیز بحار الانوار (ج ۱۵، ص ۲۸؛ ج ۱۶، ص ۴۰۶؛ ج ۵۷، ص ۱۹۹) این روایت را آورده‌اند.

حساسیت موقعیت و شأن و مقام آنهاست. بنابراین، اعلام خطر درباره عواقب کار آنها جدی‌تر و شدیدتر است. شیخ مفید (متوفای ۱۳ق) که جزو معماران اندیشه کلامی شیعه به شمار می‌رود، درباره رابطه عصمت و اختیار چنین می‌گوید: «و لیست العصمة مانعة من القدرة علی القبیح و لا مضطرة للمعصوم علی الحسن و لا یلتجئه الیه» (شیخ مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۱۲۸)؛ ویژگی عصمت مانع از قدرت و توان بر انجام معصیت نیست و نه موجب اجبار معصوم بر انجام کارهای نیک، بلکه دست وی در انجام کارهای نیک و بد باز است.

ایشان ویژگی عصمت را لطف ویژه خداوند به انسان معصوم می‌داند که تکالیف خاصی را در پی دارد. به همین سبب، شخص معصوم را «مکلف» یاد می‌کنند: «العصمة لطف من الله الی المكلف بحیث یمنع منه وقوع المعصیه و ترک الطاعة مع قدرته علیهما.» (همان، ص ۸) در این جمله، تعبیر «الی المكلف» گویای مختار بودن معصوم و منافات نداشتن عصمت با قدرت بر گناه است.

در جای دیگر، در مسئله عصمت می‌افزاید: «و لا یدخل فی المفهوم العصمة سلب القدرة علی المعاصی و لا کون المعصوم مضطراً الی الفعل الطاعات فان ذلك سیستدعی بطلان الثواب و العقاب»؛ در معنای عصمت، نفی قدرت لحاظ نشده است. همچنین نمی‌توان گفت: شخص معصوم ناگزیر از کار خیر است؛ زیرا چنین چیزی مستلزم بی‌معنا بودن ثواب و عقاب درباره آنان خواهد بود.

سیدمرتضی (متوفای ۴۳۶ق) در کتاب الشافی فی الامامة می‌فرماید: «العصمة لطف یمتنع من یختص بها عن فعل المعصیه مع قدرته علیها» (سیدمرتضی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۳۸)؛ عصمت لطف خاص خداوند است که مانع از عمل گناه شخص معصوم می‌شود، در عین اینکه وی قدرت بر گناه را دارد.

خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲ق) می‌فرماید: «المعصوم قادر علی فعل المعصیه و إلی لم یتحق المدح علی ترکها و لا الثواب و لبطل الثواب و العقاب فی

حقه فکان خارجاً عن التکلیف و ذلک باطل بالاجماع» (طوسی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۲۸)؛ معصومان در عین مصونیت از گناه، قادر بر انجام گناه هستند و اگر چنین نباشد، نه مستحق تجلیل‌اند و نه دارای پاداش؛ زیرا اساساً پاداش و عقاب در مورد آنان معنا نخواهد داشت و در این صورت، آنان خارج از حوزه تکالیف خواهند بود. در حالی که این مطلب به اتفاق همه مسلمانان باطل است و پیامبران و ائمه نیز مثل دیگران مکلف‌اند.

علامه حلی (متوفای ۷۲۶ق) نیز در باب حادی عشر کتاب خود می‌فرماید: «العصمة لطف بالمكلف بحيث لا يكون له داع الى ترك الطاعة و ارتكاب المعصية مع قدرته على ذلك.» (علامه حلی، ۱۳۶۵، ص ۳۷)؛ و این مشابه کلام شیخ مفید است. شاید سخن علامه طباطبایی، صاحب المیزان، کامل‌ترین و دقیق‌ترین سخن درباره رابطه عصمت و اختیار باشد. تعبیر ایشان چنین است: «ان ملكة العصمة لا تغير الطبيعة الانسانية المختارة في افعالها الارادية و لا تخرجها الى ساحة الاجبار و الاضطرار! كيف و العلم من مبادئ الاختيار و مجرد قوة العلم لا يوجب لا قوة الارادة» (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۱۱، ص ۱۶۷)؛ نیروی نفسانی عصمت، هرگز طبیعت مختار انسان را در کارهای ارادی آن، عوض نمی‌کند و هیچ‌گاه وی را به سر حد اجبار و ناچاری نمی‌رساند؛ زیرا علم قوی که جزو مقدمات اختیار است، نتیجه‌ای جز تقویت اراده ندارد و اراده انسان را تعطیل نمی‌کند. عصمت ناشی از توجه همیشگی به عظمت مقام ربوبی و معرفت‌آفرینی و شهودی انسان‌های معصوم است. این حضور همیشگی و فنای در محبت الهی، از هرگونه سلوک و عملی که منافی با رضای محبوب باشد، جلوگیری می‌کند؛ و عصمت ایشان نتیجه تقوا و مراتب شدید انقیاد است. این نیروی تقوا و روحیه ورع و خداترسی در وجود آنان چنان ریشه‌دار و نیرومند است که آنان حتی فکر گناه را نیز

در سر نمی‌پروانند تا چه رسد به انجام گناه. و عصمت، نتیجه علم قطعی به عواقب و آثار اعمال است. این علم یقینی در نفس انسان حالتی را پدید می‌آورد که تصمیم بر گناه و انجام آن را غیرممکن می‌نماید؛ البته نه به معنای محال ذاتی و فلسفی، بلکه به معنای عدم امکان عادی و وقوعی.

حضرت زهرا علیها السلام نیز به دلیل بهره‌مندی از چنین بصیرت نافذی، عمق زشتی و پلیدی گناه را درک می‌کنند. عوامل گناه در وجود معصومان علیهم السلام محکوم به شکست است و هرگز نمی‌تواند در اراده فولادین آنان کارساز باشد، یا در برابر دیدشان پرده غفلت و اشتباه قرار دهد.

تمام گرفتاری‌های افراد عادی به این دو نکته بازمی‌گردد: یا به دلیل جهل به حقایق، کوتاه‌فکری و ضعف بصیرت، در مقام شناخت، دچار غفلت، تردید و گمراهی می‌شوند، یا به سبب نبود اراده لازم، در کشاکش تعارض‌های مادی و معنوی، در تشخیص و انتخاب خود اشتباه می‌کنند. آنان بیشتر با خواست‌های طبیعی و نفسانی همراه می‌شوند و چون آن را محسوس و زودرس می‌بینند، به آن اهمیت می‌دهند. بنابراین، هرچه این دو عامل ضعیف باشد، امکان آلودگی به گناه بیشتر می‌شود و هرچه این دو عامل نیرومند باشد، دایره گناه تنگ و تنگ‌تر خواهد شد تا اینکه به صفر برسد. به هر حال، راه بر روی انسان گشوده است. امیرمؤمنان در توصیف متقین، آنان را کسانی می‌داند که هم اکنون با چشم بصیرت بهشت و جهنم را می‌بینند. (نهج‌البلاغه، خطبه متقین ۱۹۳)

مجموعه پدیده‌های رفتاری و اعمال انسان، معلول علم و اراده اوست. هرچه این دو عنصر، در انسان قوی باشد، تسلط و کنترل انسان بر نفس نیز کامل‌تر و شدیدتر خواهد بود.

این حالت در افراد عادی معمولاً در نوسان است. تنها پیامبران و معصومان هستند که هم از درجات و مراتب والای علم و اراده بهره‌مندند و هم ثبات قدم آنان در عمل، همیشگی و خدشه‌ناپذیر است. این خدشه‌ناپذیری نیز امری قهری نیست تا مستلزم نفی اختیار و یا کم‌رنگ شدن آن باشد، بلکه دقیقاً هم‌سو با توسعه قلمرو قدرت و اختیار است. (یوسفیان، ۱۳۷۷، ص ۲۹)

#### ۴. آگاهی خدا

شیعه معتقد است: پیش از بلوغ هم آنها معصوم بوده‌اند و این از باب مزد پیش از کار است، در جایی که تحقق و انجام کار قطعی باشد. و خدا می‌داند و علم قطعی دارد که در ابتدای آفرینش - هر چند اگر هیچ‌گونه امتیازی را به انبیا و اهل‌بیت نمی‌داد و آنها اگر در شرایط مساوی با دیگران آفریده می‌شدند - باز فضیلت بیشتر و پاکی و صفای زیادتری را کسب می‌کردند. و خدا می‌داند که کدام‌یک از مردم با اختیار و اراده خود در آینده بهتر از دیگران خواهند بود. از این‌رو، از همان اول مزد عملی را که هنوز انجام نداده‌اند و برای خدا معلوم است که انجام خواهند داد، به آنها داده و در نتیجه، آنها از همان طفولیت از امتیاز عصمت بهره‌مند شدند. پس عصمت یک امتیاز اعطا شده از جانب خداست که هم قبل از عمل است (از باب مزد عمل قبل از انجام کار، و این معقولانه است) و هم بعد از عمل و کسب از طریق اراده؛ ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آنها داده؛ بنابراین، امتیازی است که بهره آن عاید همگان می‌شود و این عین عدالت است. از این گذشته، به همان نسبت که ایشان امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند، مسئولیتشان نیز سنگین است و یک ترک اولای آنها، معادل یک

گناه بزرگ افراد عادی است، و این مشخص کننده خط عدالت است. پس می‌توان نتیجه گرفت که عصمت اعطاشده الهی (تکوینیه) در اثر عصمت اکتسابی است؛ یعنی چون آنها به درجه بالای تقوا می‌رسند، خدا عصمت را به آنها اعطا می‌کند. عصمت تکوینیه (اعطاشده الهی) فرع بر عصمت کسب‌شده و اختیاری است. در بخشی از زیارت دخت گرامی پیامبر، فاطمه اطهر علیها السلام می‌توان به اهمیت عامل «آگاهی خدا از فعالیت‌های ثمربخش آنان در طول زندگی» بیش از عوامل دیگر پی برد؛ آنجا که می‌فرماید: «یا ممتحنه امتحنک الله خلقک قبل ان یخلقک و کنت لما امتحنک به صابرة»؛ ای امتحان و آزمون‌شده! آنجا که خدا تو را پیش از آفرینش در این جهان آزمود و تو را در میدان امتحان و ابتلا، صابر و بردبار یافت. و در دعای ندبه می‌خوانیم: «اولیائک الدین استخلصتهم لفسک... بعد ان شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیه... فشرطوا لک ذلک و علمت منهم الوفاء»؛ به اولیایی که آنان را برای خود برگزیدی پس از آنکه زهد، و پیراستگی را در زندگی این دنیای پست برای آنان شرط نمودی... آنان نیز شرط تو را پذیرفته و تو نیز از وفای آنان آگاه شدی.

### نتیجه

عصمت عبارت است از یک نیروی دورنی که دارنده‌اش را از هرگونه خطا و گناه باز می‌دارد و این یعنی بعد از آنکه زمینه‌افاضه عصمت در شخصی موجود شد، خدا آن کمال (عصمت) را به شخص می‌دهد و البته این زمینه‌ها گاهی خارج از اختیار انسان است؛ مثل قابلیت‌هایی که از طریق آباء و اجداد (وراثت) به شخص منتقل می‌شود و گاهی خارج از اختیار انسان نیست و با اراده شخص، این قابلیت‌ها، فراهم می‌شود؛ مثل مجاهدت‌های انبیا برای تهذیب خود و جامعه (مبارزه با هوای نفس) که باعث

می‌شود خدا اینها را برای افاضه وصف عصمت انتخاب کند و بدیهی است که به‌خاطر همین زمینه‌های اختیاری، انبیا و اهل‌بیت می‌توانند به کمال عصمت، فخر و مباحات کنند.

پس می‌توان نتیجه گرفت که عصمت موهوبه (تکوینیه) در اثر عصمت مکتسبه است؛ یعنی چون آنها به درجه بالای تقوا می‌رسند، خدا عصمت را به آنها هبه می‌کند. (عصمت تکوینیه فرع بر عصمت مکتسبه است.)

البته این بدین معنا نیست که ایشان پیش از عمل و مجاهدت‌هایشان معصوم نبودند، بلکه خدا می‌داند که کدام‌یک از مردم با اختیار و اراده خود در آینده بهتر از دیگران خواهند بود. از این‌رو، از همان اول مزد عملی را که هنوز انجام نداده‌اند و برای خدا معلوم است که آنها انجام خواهند داد، به آنها داده و در نتیجه، آنها از همان طفولیت از امتیاز عصمت بهره‌مند شدند. پس عصمت یک امتیاز موهوبه است که هم پیش از عمل است (از باب مزد عمل پیش از انجام کار، و این معقولانه است) و هم بعد از عمل و کسب. با این بیان، روشن می‌شود که عصمت حضرت زهرا علیها السلام اکتسابی بوده است یا الهی.



## منابع

۱. احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۴۰۴ق.
۲. آمدی، عبدالواحد؛ غرر الحکم و درر الکم؛ با شرح فارسی تصحیح میر جلال‌الدین محدث ارموی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
۳. امینی، ابراهیم؛ اسلام و تعلیم و تربیت؛ قم: انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۶۹.
۴. امینی، عبدالحسین؛ الغدیر فی کتاب و السنة و الادب؛ تهران: مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۴.
۵. انصاری، عذرا؛ جلوه‌های رفتاری حضرت زهرا علیها السلام؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۱.
۶. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۷. بحرانی، محمدسند؛ مقامات حضرت فاطمه علیها السلام در کتاب و سنت؛ ترجمه و تحقیق: احمد خوانساری؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۶۷.
۸. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
۹. حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ تهران: مؤسسه طبع و نشر، ۱۳۶۷.
۱۰. حر عاملی، محمد بن الحسن؛ وسائل الشیعه؛ لبنان: دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۱۱. حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین؛ امام‌شناسی؛ تهران: معاونت پژوهشی آموزشی سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۲. خسروی، حسن؛ آشنایی با قرآن و عترت؛ تهران: مؤلف، ۱۳۸۳.
۱۳. خلیلی، مصطفی؛ اندیشه های کلامی علامه طباطبایی؛ قم: دفتر تنظیم و نشر آثار علامه طباطبایی، ۱۳۸۲.
۱۴. رشیدپور، عبدالمجید؛ تربیت کودک از نظر اسلام، قم: دارالتبلیغ الاسلامی، ۱۳۷۱.
۱۵. ری‌شهری، محمد؛ فلسفه وحی و نبوت؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
۱۶. ریوآر، ژان ل؛ هزار و یک پاسخ به پرسش‌های روان‌شناسی کودک؛ ترجمه یدالله همایونفر؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۷۵.
۱۷. سبجانی، جعفر؛ الالهیات؛ ج ۶، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۴.
۱۸. \_\_\_\_\_؛ منشور عقاید امامیه؛ قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۶.
۱۹. شکوهی یکتا، محسن؛ تعلیم و تربیت اسلامی؛ تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی، ۱۳۷۲.
۲۰. شیخ صدوق، محمد بن علی؛ کتاب الخصال؛ صححه و علق علیه علی‌اکبر الغفاری؛ تهران: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البت علیهم السلام، ۱۳۷۸.

۲۱. شیخ مفید؛ الارشاد؛ قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۲ق.
۲۲. \_\_\_\_\_؛ **اوائل المقالات**؛ تصحيح دكتور مهدى محقق؛ تهران: دانشگاه تهران، [بی تا].
۲۳. \_\_\_\_\_؛ **تصحیح الاعتقادات الامامة**؛ تحقيق حسين درگاهی؛ ج ۳، ۱۴۱۴ق.
۲۴. طباطبائی، سیدمحمدحسین؛ **الميزان فی تفسیر القرآن**؛ ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، [بی تا].
۲۵. طریحی، فخرالدین؛ **مجمع البحرين**، تحقيق سيداحمد حسینی، ج ۳، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن؛ **الرسائل العشر**؛ تحقيق واعظزاده خراسانی؛ قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
۲۷. عسقلانی، ابن حجر؛ **الاصابة فی تمييز الصحابة**؛ بیروت: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۵ق.
۲۸. علامه حلی؛ **الباب الحادی عشر**؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.
۲۹. غفاری، علی اکبر؛ **احادیث شیعه**؛ مصحح: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳.
۳۰. فلسفی، محمدتقی؛ **کودک**؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۲.
۳۱. فیض کاشانی، مولی محسن؛ **محجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء**؛ مصحح: علی اکبر غفاری؛ قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۶۸.
۳۲. \_\_\_\_\_؛ **الاصول الاصلیه**؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۳۳. قزوینی، محمدکاظم؛ **فاطمه زهرا از ولادت تا شهادت**؛ ترجمه علی کرمی؛ قم: مرتضی، ۱۳۸۲.
۳۴. قمی، عباس؛ **منتهی الامال**؛ ج ۸، قم، مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۳.
۳۵. کلینی، **الکافی**؛ تهران: کتابفروشی علمیه اسلامی، ترجمه و شرح فارسی شیخ محمدباقر کمره‌ای؛ انتشارات اسوه، ۱۳۶۲ش.
۳۶. لويس معلوف، **المنجد فی اللغة و الاعلام**، تهران، ۱۳۶۲.
۳۷. مجلسی، محمدباقر؛ **بحار الانوار**؛ ج ۲، قم، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۹.
۳۸. مطهری، مرتضی؛ **تعلیم و تربیت در اسلام**؛ تهران، صدرا، ۱۳۷۷.
۳۹. نیلی پور، مهدی؛ **القبای شخصیتی حضرت زهرا**؛ ج ۲، اصفهان: مرکز فرهنگی شهید مدرس، ۱۳۷۱.
۴۰. یوسفیان، حسن و احمدحسین شریفی؛ **پژوهشی در عصمت معصومان**؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷.